در تاریخ ۲۵ آبان ۱۴۰۱
آیات حکومت در قرآن

جلسه 6

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

شرح حال علامه طباطبایی رضوان الله علیه

روز گذشته بیست و چهارم آبان ماه مصادف با سالروز ارتحال مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه بود. انصاف این است که یکی از شخصیت‌های کم‌نظیر و حتی در تفسیر قرآن می‌توانیم بگوئیم بی‌نظیر در عالم شیعه و بلکه در مطلق علمای اسلام این شخصیت بود. در مورد جهات علمی این مردِ بزرگ نمی‌شود در یک جلسه یا چند جلسه سخن گفت. باید برای مباحث فلسفی او و تعلیقات ایشان بر اسفار خودش یک بحث مستقلی داشت. برای حاشیه‌ی مهم و خوبی که بر کفایه دارند باز باید یک بحث دیگری داشت. برای تسلط و انسی که این مرد بزرگ با روایات داشت که ایشان به نظر می‌رسد قبل از آنکه با قرآن انس داشته باشد با روایات انس داشت. یک تفسیری قبل از تفسیر المیزان نوشته بودند و شروع کرده بودند که تفسیر روایی این کتاب شریف است. با روایات بسیار مأنوس بود، حواشی‌ای که ایشان بر بحار مرحوم مجلسی و بر آنچه که ایشان به عنوان بیان در ذیل احادیث آورده، خودش نکات بسیار علمی، دقیق و جدیدی دارد و واقعاً تأسف از اینکه ناتمام و ناقص ماند.

در بُعد تفسیری هم که اظهر من الشمس است، این انسی که با آیات قرآن داشته و این تسلطی که در حد خودشان بر مضامین قرآن داشت، واقعاً بی‌نظیر است. نسبت به تفسیر قرآن معروف این است که ایشان روش «القرآن یفسر بعضه بعضا»[1] را پیش گرفت؛ در حالی که این به عنوان یک روش تفسیری که بگوئیم ایشان اختیار کرده نیست. طبق همین مطالبی که در بحث محکم و متشابه و تأویل دارند اصلاً ایشان اثبات می‌کند که ساختار قرآن به نحوی است که این روش مما لابدّ منه است و اگر کسی این روش را توجه نکند نمی‌تواند به آن مقداری که خدای تبارک و تعالی در اختیار بشر قرار داده، دسترسی پیدا کند. گاهی برخی می‌گویند این القرآن یفسر بعضه بعضا به نحو موجبه جزئیه است و در بعضی از موارد مطرح است. در حالی که طبق برهانی که ایشان آورده، و آن مقدمات خمسه‌ای که ایشان ذکر کرده در ذیل آیه هفتم سوره آل عمران، بر اساس آن همه قرآن این چنین است.

حالا بشر به یک مقدارش می‌تواند دسترسی پیدا کند؛ به بسیاری از آن هم شاید نتواند دسترسی پیدا کند. بالأخره همین که متشابهات باید به محکمات ارجاع داده شود، همین که این کتاب یک امّ‌الکتاب دارد به همین معناست که با این ام الکتاب بقیه‌ی آیات قرآن را باید تفسیر و تبیین کنیم. لذا این نکته خیلی مهم است چون در اذهان خیلی‌ها که گاهی اوقات صحبت می‌شود می‌گویند ایشان این روش را برگزید، به این معناست که می‌توانست این روش را هم نداشته باشد! در حالی که ایشان می‌گوید غیر از این روش دیگری نیست در درجه اول باید قرآن را با خود قرآن تفسیر کرد.

عدم اعتبار خبر واحد در مباحث تفسیری

نکته مهم این است که ولو از نظر مبنای اصولی ایشان معتقد است به اینکه خبر واحد در تفسیر قرآن حجیت ندارد[2] و علت

اینکه در تفسیر المیزان بحث روایی را در آخرین مرحله مطرح می‌کنند، همین مبناست.

اما یک نکته را باید توجه کرد که ایشان نتیجه‌ای که معمولاً از آیات قرآن به دست می‌آورند با روش القرآن یفسر بعضه بعضا همان نتیجه‌ای است که در روایات است. یعنی اینطور نیست که به روایات اهتمام نداشته باشد حالا ایشان می‌گوید روایات در تفسیر قرآن حجّیت ندارد فقط می‌فرماید روایات در بحث احکام حجیت دارد، اما اعتنا دارد به روایاتی که فریقین نقل می‌کنند و یک تنسیق خاص و یک ارتباط خاص و یک نتیجه‌ی خیلی خوبی را از روایات استخراج می‌کند و بعد آن نتیجه را با نتیجه‌ای که در القرآن یفسر بعضه بعضا هست منطبق می‌کند. این نکته خیلی حائز اهمیت است که ولو آن مبنای اصولی را دارد ولی سبب نشده که ایشان اهتمام به سنّت و به روایات نداشته باشد.

علامه طباطبایی و محقق اصفهانی رضوان الله علیهما

ایشان تربیت شده مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی است. مرحوم محقق اصفهانی سطر به سطر حاشیه کفایه یا حاشیه مکاسبش عن فکرٍ و عن تفکرٍ و از روی فکر و اندیشه است. واقعاً گاهی اوقات به این نتیجه می‌رسم که اصلاً لحظه‌ای نبوده که این مرد در حال فکر نباشد. آنچه که در ایشان است در این تفسیر قرآن مرحوم آقای طباطبائی هم به خوبی مشهود است. دائم الفکر بودند. من قبلاً یک وقتی عرض کردم به جای اینکه ما دائم الذکر و ذکر لسانی باشیم دائم الفکر باشیم. خود این فکر ذکر است البته از مصادیق ذکر است ولی به جای اینکه ما به ذکر لسانی استدامه و دوام داشته باشیم؛ دائم الفکر باشیم. اصلاً تا حالا در زندگی علمی خودتان فکر کردید چقدر قدرت فکر کردن دارید؟ این خودش خیلی مهم است چند دقیقه من می‌توانم فکر کنم درباره یک موضوع علمی می‌خواهم اندیشه کنم. اول تأملی می‌کنم بلا فاصله تمام می‌شود! فکر خیلی مهم است یعنی این قدرت فکری که خدا به بشر عنایت کرده و واقعاً هم این قدرت فکری در روایات داریم «التَّفَكُّرُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ».[3] انسان باید فکر کند. در مسائل علمی، تفسیر قرآن، فقه، اصول، حدیث، فلسفه، آنجا به جای خودش روی مسائل سیاسی فکر کند. روی مسائل اخلاقی، روی مسائل اجتماعی، حتی در مسائل زندگی انسان با فکر به نتایجی در هر بُعدی باید برسد. این شخصیت مثل استادش موفق به تفکر بوده است. انسان حس می‌کند که غالب اوقاتش (نگوئیم همه اوقات) مقرون به فکر و تفکر بوده و این باید برای ما و برای همه حوزویان الگو باشد.

لزوم توجه به مباحث تفسیری علامه رضوان الله علیه

من معتقدم که واقعاً هنوز قدر تفسیر المیزان در حوزه‌های علمیه شناخته نشده است. هنوز روی ابتکارات و نکات بدیع و جدیدی که مرحوم آقای طباطبائی در این تفسیر آوردند کار اساسی و علمی نشده است. آنهایی که واقعاً دستی بر تفسیر و فلسفه دارند؛ باید بیایند این ابتکارات را استخراج کنند. بسیاری از اشکالاتی که کسانی که منتقد به مرحوم علامه هستند به ایشان دارند، در کلمات ایشان و با مقدمات استدلالی که ایشان ذکر می‌کند ممکن است آن اشکالات حل شود. البته نمی‌گوئیم هر نظری هم که ایشان داده صحیح است. مرحوم والد ما رضوان الله تعالی علیه خودشان سال‌ها در خدمت مرحوم علامه هم اسفار خواندند و هم تفسیر خواندند. ایشان گاهی اوقات در بعضی از آیات اشکالات اساسی بر مرحوم علامه داشتند. در همین بحث آیه تطهیر[4] جاهایی بر مرحوم علامه نقد دارند. بالاخره نقد را که نمی‌شود بابش را بست. بگوئیم آنچه ایشان فرموده همه‌ی مطلب همین است و غیر از این مطلبی نیست؛ نه، ولی فهم آنچه که ایشان به میدان آورده اول مسئله است و باید روی این کار بشود و من هنوز یک کار جدی و اساسی ندیدم، گرچه آنچه را که بعضی از اساتید بزرگ ما در تفسیرشان از مرحوم علامه آوردند مبانی ایشان را به میدان آوردند اما باز باید حوزه‌های علمیه تلاش بیشتری را ان شاء الله داشته باشند.

خلاصه بحث گذشته

در مباحث فقه سیاسی رسیدیم به آیات خلافت؛ عرض کردیم مجموع این آیات دلالت بر دو مطلب اصلی دارد: 1) حکومت از آن خداست. 2) خدای تبارک و تعالی اولیاء خودش را در هر برهه‌ای از زمان به این مسئولیت منصوب فرموده است؛ «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلیفَةً فِي الْأَرْضِ»[5] معلوم می‌شود این خلافت باید مجعول از ناحیه خدای تبارک و تعالی باشد. و این، مورد اهتمام دین است. به این که خدا پیامبران را فقط برای بیان پیام خدا و دستورات خدا نفرستاده که برو به مردم بگو این واجب و این حرام است، والسلام! نه، هر پیامبری که آمده، آدم، داود و بقیه پیامبران و اولوالعزم علیهم السلام که مسلم است؛ هر پیامبری که دستور یا تشریعی را آورده در ضمن همان حکومتی بوده که باید بر مردم داشته باشد.

مجموع این آیات این دو نتیجه‌ی قهری را به ما می‌دهد که خدا به حکومت اهمیت می‌دهد و حکومت را مال خودش می‌داند. به جای خودش برای سلطنت در روی زمین خلیفه‌ای را قرار می‌دهد به نحو تشریعی.

ادامه بررسی دلالت آیه 55 سوره‌ی نور

رسیدیم به آیه 55 سوره مبارکه نور که خدا می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»، خدا وعده داده. اولاً آیا خدا یک جزایی می‌دهد به الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ؟ مثلاً فرموده که اگر کسی عمل صالح و ایمان داشته باشد او را به بهشت می‌بریم؛ یا این یک وعده‌ای است که ظرف تحقق او در این عالم دنیاست؟ این خودش خیلی نکته مهمی است، این وعده با وعده‌های دیگر فرق دارد؛ ظرفش عالم دنیاست مثل همان وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ».[6] حالا متعلق این وعده چیست؟ استخلاف است؛ «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» استخلاف یعنی جعل شخصٍ خلیفةً یعنی خدا افرادی را به عنوان خلیفه می‌خواهد قرار بدهد، این وعده که چنین متعلقی دارد منشأش چیست؟ آیا ایمان و عمل صالح علت برای این هست؟ مثل موارد دیگری که در آیات داریم کسانی که ایمان و عمل صالح انجام می‌دهند خدا آنها را به بهشت می‌برد.

به نظر می‌رسد که این وعده که چنین متعلقی دارد، روی همان غایت اصلی از دین است؛ «هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»[7] این وعده برای تحقق غایت از دین است که در تفاسیر که من می‌دیدم به این نکته توجه نشده است؛ یا من پیدا نکردم! می‌گوئیم خدا چرا چنین وعده‌ای را می‌دهد؟ «وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» آیا جزایی را در همین دنیا به اینها می‌دهد به عنوان جزای ایمان و عمل صالح‌شان؟ جزای ایمان، «الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ طُوبى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ»[8] آن جزا در آن عالم دیگر است؛ اصلاً دنیا دار جزا نیست و نمی‌توانیم بگوئیم این «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» جزای برای این ایمان و عمل صالح است. پس این وعده به چه هدفی است؟ به هدف اینکه غایت از دین این است؛ غایت از دین استخلاف است. همه‌ی هدف دین این است که حکومت حکومت دینی باشد آن کسی که می‌خواهد حکمرانی کند و فرمانروایی کند با دین فرمانروایی کند و این چیزی است که به خوبی از این آیه‌ی شریفه استفاده می‌کنیم. یعنی حتی از آیات نظر «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَلیفَةً»، نمی‌شود این مطلب را از آن استفاده کرد. آنجا در یک حد محدودتری می‌گوئیم خدا نبی خودش را خلیفه قرار داده؛ «إِنّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلیفَةً»[9] باز نمی‌شود این مطلب را از آن استفاده کرد، این آیه کلمه «وَعَدَ» دارد و این «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» جزای در آخرت نیست؛ خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: ما به این گروه این وعده را می‌دهیم.

ماده خلافت و معنای آن

اولاً ماده‌ی خلافت را به لغت وقتی مراجعه کنید یک مقدار راجع به آن هم عرض کنم؛ کلمه خَلَفَ را به لغت مراجعه کنید می‌گویند سه معنا دارد: «أن یجیء شیئٌ بعد شیءٍ یقوم مقامه» یک چیزی بعد از چیزی می‌آید که قائم مقام او می‌شود،

«لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» یعنی این شخص قائم مقام خدا در روی زمین می‌شود. معنای دومش خلاف قدام است. و سوم تغیّر. خَلَفَ به معنای تغیر است منتهی به فتح لام می‌گویند خَلَفَ به معنای همین جانشینی است خَلَف صالح، خلف صدقٍ من أبی و خلف سوءٍ من أبی، اما خلفی که مقابل قدّام است به سکون لام است خلْف. به زن‌ها می‌گویند خوالف «لأنّ الرجال يغيبون في حروبهم و مغاوراتهم و تجاراتهم و هنّ يخلفنهم في البيوت و المنازل»[10] مردها وقتی جنگ می‌روند یا برای تجارت می‌روند، زن خلیفه‌ی مرد در بیوت و منازل است. در بعضی از کتاب‌های لغت هاء خلیفه هاء مبالغه است خلیفه یعنی خلیف، خلیفه به معنای السلطان الاعظم، هم به معنای فاعلی می‌آید و هم به معنای مفعولی، این معنای خلیفه است.

ملاک خلیفه قرار دادن اهل ایمان

در این فراز «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» یعنی خدا اینها را خلیفه قرار می‌دهد؛ عرض کردم سؤال مهم این است که چه وجهی دارد که خدا اینها را خلیفه قرار می‌دهد؟ احتمالاتش را در جلسه گذشته گفتم و تکرار نکنیم، اینطور نیست که بگوئیم این مربوط به قوم بنی اسرائیل است و حتی این «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»، این «مِنْ قَبْلِهِمْ» چند احتمال داشت که بیان کردم.

این «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» که متعلق وعده است یعنی خدا به آدم‌های مؤمن و آدم‌هایی که دارای عمل صالحند یک چنین وعده‌ای داده که اینها خلیفه‌ی خدا؛ «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ» تمکین دین یعنی چه؟ دینی که مورد پسند اینهاست تمکّن از او پیدا کنند. یعنی دین حاکم می‌شود، خودشان می‌شوند خلیفه. حاکم یعنی آنکه محور برای این خلافت هست دین است. یعنی یک زمانی می‌رسد که دین، محور واقع می‌شود. این نکته در فرمایشات آقای طباطبائی هم به نظرم باشد یا در بعضی از تفاسیر دیگر، که تمکن از دین یعنی چه؟ یعنی بتوانند به دین‌شان عمل کنند؟ قبل از خلافت هم عمل می‌کردند. قبل از اینکه خلیفه بشوند هم عمل می‌کردند، نه! دین محور همه امورشان می‌شود، این حکومت دینی به خوبی در این آیه برای ما مشهود است و بعد می‌فرماید: «لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً» که بعد از خوفی که پیدا کردند: «لا يُشْرِكُونَ بي شَيْئاً».

دنیا دار جزا نیست و جزا مربوط به آخرت است. این «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» فوق جزاست. به نظر من نکته مهمی است که ما بر آن راهنمایی شدیم این فوق جزاست. می‌گوئیم منشأش چیست؟ «وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ». خیلی جاها هست که چرا خدا وعده می‌دهد به اینها که اینها را خلیفه قرار بدهد؟ ایشان چون یک زمانی مورد ستم قرار گرفتند، گروه دیگر بیایند حکومت کنند؟ اگر همان‌ها را خدا می‌گفت من شما را به حکومت می‌رسانم، وجهی داشت اما این، این چنین است.

نظریه مختار برای مصداق خلیفه در آیه

آقای طباطبائی فرمودند: این آیه فقط بر زمان ظهور حضرت حجت تطبیق می‌کند و قابلیت تطبیق بر زمان دیگر ندارد. ایشان فرمودند اصلاً این آیه از زمان صدور و نزولش إلی زمان ما هنوز واقع نشده و فقط زمانش زمان ظهور حضرت حجت (عج) است. ما اولاً عرض می‌کنیم که از خود شما یاد گرفتیم وقتی به بحث بطون قرآن می رسیم، بطون آن، واقعیت‌هایی که در طول تاریخ برای برخی از آیات محقق می‌شود. چه اشکالی دارد که «وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» را بگوئیم قابلیت تعدد دارد؟ آن اظهر مصادیقش زمان ظهور حضرت حجت (عج) است، ما البته قبلاً این آیه را جزء آیات مهدویت بحث کردیم و این نظر را آنجا ندادیم ولی الآن عرض می‌کنم که روی این مطلب فکر بفرمائید. این وعده‌ای است که ممکن است در طول تاریخ ، ممکن است ده هزار سال دیگر تا قیامت باقی مانده باشد، ما که مثل برخی از آقایان که علم غیب دارند می‌گویند یک ماه دیگر ظهور است علم غیب نداریم، یکی از بزرگان یک وقتی در حوزه قم یک جلسه‌ای بود به یک جهتی، آن بزرگ خدا رحمتش کند در آن جلسه حضور پیدا کرده بود در سخنرانی‌اش فرموده بود که من وجود مبارک امام زمان را در میان شما می‌بینم، مرحوم والد ما فرمودند که ما کور باطن هستیم و نمی‌بینیم! این را نمی‌شود به ضرس قاطع گفت: یک ماه دیگر فرج است، ما چه

می‌دانیم؟ ممکن است فردا باشد یا هزار سال دیگر باشد ما نزدیک می‌شویم اما این همان «أَ لَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ» است. ممکن است زمانش به حسب فکر ما طولانی باشد، به حسب عند اللهی نزدیک است.

روی این فکر کنید که اصلاً بطون قرآن واقعیت‌هایی است که تحقق پیدا می‌کند در طول زمان و این القرآن یجری مجری الشمس و القمر است. مثلاً فرض کنید قضیه‌ی فرعون و موسی به یک نحوی بوده، بعد یک حاکم دیگری و طاغوت دیگری با یک ولی‌ای از اولیای خدا در یک زمان دیگر بوده، همین‌طور تکرار بشود و آیات دیگر، لذا این جهت که بگوئیم این آیه هنوز تحقق پیدا نکرده. اهل‌سنت مثل فخر رازی و بسیاری از علمای دیگرشان می‌گویند این آیه مربوط به خلفای راشدین است، مربوط به همان خلفایی است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و تمام شد.[11] که صدها اشکال به این نظریه وارد است. ولی اینکه به نحو یک قضیه‌ی حقیقیه، فرض کنید «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ...».[12] بگوئیم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله یک مصادیقی داشت در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام یک مصادیقی و در زمان امام حسین علیه السلام یک نوع تحققی داشت. این چه اشکالی دارد؟ در این آیه به نظر می‌رسد که این مطلب هست «وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا»، نه آمنوی در آخر الزمان فقط، یک گروه خاص در آخر الزمان. نه، در طول تاریخ این وعده را خدا به «الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» داده است.

به عنوان مصداق بارز و درجه اولش آن است، هو الائمه هم داریم، کما اینکه در اهل ذکر می‌گویند: «وَ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ»[13] در حالی که برای دیگران هم در درجات بعد تطبیق می‌دهند، قابلیت تطبیق دارد یا در همین راسخون، خود آقای طباطبائی هم دارد وقتی می‌فرماید: «وَ نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ »[14] این به عنوان مصداق بارزش است، ظاهرش این است که می‌شود این حرف را زد. این مطلب مهمی است آنهایی که می‌گویند از زمانی که غیبت کبری شروع شده تا زمان ظهور اصلاً باب حکومت دینی باید بسته شود، این برخلاف این آیه است، خدا یک وعده‌ای داده و طبق این وعده‌اش در زمان‌های مختلف تحقق پیدا کرده.

وَ صَلَّى الله عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

---

[1]. المیزان، ج3، ص38.

[2]. المیزان فی تفسیر القرآن، ج14، ص133.

[3]. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج1، ص28.

[4]. احزاب/ 33؛ «... إِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً».

[5]. ص/ 26.

[6]. قصص/ 5.

[7]. توبه/ 33؛ صف/ 9.

[8]. رعد/ 29.

[9]. بقره/ 30.

[10]. همان، ج1، ص107.

[11]. فخر رازی، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج24، ص413.

[12]. توبه/ 111.

[13]. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج1، ص210.

[14]. همان، ج1، ص186.